بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه: فاستر، مایکل برسفورد، ۱۹۵۹-۱۹۰۰م.، Foster, Michael Beresford
عنوان و نام پدیدآور: خداوندان اندیشه سیاسی/ اثر مایکل برسفورد فاستر، [ویلیام تامس جونز، لین لنکستر]؛ ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی.
مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸ -
شابک: ج.۱: ۹-۰۳۱۶-۰۰-۹۶۴-۹۷۸
شناسه افزوده: جونز، ویلیام تامس، ۱۹۱۰ - م.، Jones, William Thomas
شناسه افزوده: لنکستر، لین، ۱۸۹۲ - م.، Lancaster, Lane W.
شناسه افزوده: شیخ‌الاسلامی، محمدجواد، ۱۳۰۳ - ۱۳۷۹ .، مترجم
شناسه افزوده: رامین، علی، ۱۳۲۱ - ، مترجم
شناسه افزوده: عنایت، حمید، ۱۳۱۱ - ۱۳۶۱.
یادداشت: چاپ یازدهم، ۱۴۰۴
رده‌بندی کنگره: ۱۳۵۸ ۴خ۲ف/JA۸۱
رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۰۱
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۰۸-۶۲م
اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل

خداوندان اندیشهٔ سیاسی

افلاطون، ارسطو

مایکل ب. فاستر

ترجمهٔ جواد شیخ الاسلامی

۱

خداوندان اندیشهٔ سیاسی
افلاطون، ارسطو

مایکل ب. فاستر
ترجمهٔ جواد شیخ الاسلامی

چاپ یازدهم
۱۴۰۴
۵۰۰ نسخه

مدیریت هنری: **آژانس خلاقیت خانهٔ ایده**

چاپ و صحافی: **واژه‌پرداز اندیشه**

دفتر مرکزی: **تهران، ضلع جنوب شرقی چهارراه مخبرالدوله، پلاک ۲**
شمارهٔ تماس: **۲-۳۳۹۰۰۷۵۱**
کدپستی: **۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸**

amirkabirpub.ir

همهٔ حقوق مادی و معنوی این کتاب برای **مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر** محفوظ است.

دیباچه کلام: **۷**
افلاطون: **۳۷**
ارسطا طالیس (ارسطو): **۲۳۱**

دیباچه‌کلام

در این مجلد از کتاب حاضر کوشش بر این است که مستخرجاتی از متون اصلی بزرگ‌ترین صاحب‌نظران سیاسی روزگاران گذشته در برابر خواننده قرار داده شود. این مستخرجات طوری برگزیده و تنظیم شده‌اند که در ضمن مطالعه آنها آن پیوستگی متقابل که میان بخش‌های مختلف افکار یک نویسنده و پیوندهای تاریخی وی با اسلاف و جانشینانش وجود دارد نشان داده می‌شود؛ به هر کدام از عبارات و ستون نقل شده، یادداشت‌های روشن کننده و تفسیرهایی الحاق گردیده است، بدان منظور که خواننده را در درک مفهوم و اهمیت نظریه‌های مورد بحث یاری کند. اثر کنونی به هیچ‌وجه مدعی داشتن عنوان «تاریخ افکار سیاسی» نیست، یعنی کتابی نیست که در آن قسمت‌های منقول از متون اصلی به منظور شرح تاریخ نظریات سیاسی ذکر شده باشد. این کتاب در حقیقت مجموعه‌ای است از متون [فلسفه سیاسی] که در آن سعی کرده‌ام برای هر یک از متن‌های ذکر شده تفسیری به‌دست دهم. هدف کوششم در این زمینه در درجه اول این بوده است که دسترسی به آثار افلاطون و ارسطو و آگوستین و سایر متفکران سیاسی را برای دانشجویان علوم سیاسی امکان‌پذیر سازم، نه اینکه کتابی علیحده درباره این زمره از متفکران بنویسم؛ به این دلیل، منظور و نیت اصلی من هنگامی برآورده خواهد شد که مطالب ذکر شده در این کتاب انگیزه‌ای برای تشویق دانشجو به‌خواندن

متون اصلی فلسفه سیاسی گردد، نه آن‌که جانشین آن متون قرار گیرد.

نیز نباید تصور کرد که تفسیرات الحاق شده مدعی جامعیت و شمول به تمام مسائل مورد نظر هستند. در این کتاب بارها اتفاق افتاده است که پس‌از نقل عبارتی از متن اثر اصلی، فقط یک نکته بخصوص برای تفسیر و توضیح برگزیده شده است؛ و پاره‌ای اوقات نکته منتخب بدان علت برگزیده نشده که مهم‌ترین قسمت موضوع بوده است بلکه بیشتر از این لحاظ طرح گردیده است که خود من چیزی برای توضیح درباره آن نکته داشته‌ام. در این کتاب هیچ سعی نشده است که زمینه‌های اندیشه و جولانگاه فکری متفکران به‌طور کامل دربر گرفته شود و اگر همین اندازه توفیق یافته باشم که خواننده را با خواندن منتخباتی که برای استفاده‌اش نقل کرده‌ام سرشوق بیاورم به‌نحوی که خود او بعداً دنباله مطالعه را بگیرد و نوشته‌های مرا با عقاید و تفسیرات شخصی‌اش تکمیل سازد، در آن صورت دین و وظیفه خود را ادا شده خواهم شمرد.

منتخبات جلد کنونی فقط به آثار و عقاید چند متفکر سیاسی تخصیص داده شده است و دلیل این عمل نه تنها محدود بودن گنجایش صفحات این کتاب یا محدود بودن اطلاعات خود من بوده است (گرچه البته هر کدام از این دو دلیل به‌عنوان عذر موجه کفایت می‌کرده) بلکه بیشتر از این جهت که یک قسمت از نقشه‌اصلی ما در تحریر این سه جلد این بوده که توجه خواننده روی مهم‌ترین آثار فکری که در قلمرو سیاست به‌وجود آمده است متمرکز گردد. جمهوری افلاطون، سیاست ارسطو و قسمتی از کتاب شهر خدا (اثر آگوستین) به‌واقع در جزء منابعی هستند که آشنایی با آنها جنبه تخصصی ندارد و لازمه آموزش عمومی افراد است. اما مطالعه آثار نویسندگانی که در سطوحی پایین‌تر از سطح اینان قرار گرفته‌اند و یا آثار کم قدرتر همین متفکران، گرچه بیگمان به‌تکمیل اطلاعات خواننده کمک تواند کرد ولی کسی که قصدش احراز تخصص درباره اندیشه‌های سیاسی نباشد و از خواندن آنها غفلت کند، الحق نمی‌شود بر او خرده گرفت و به علت این قصور سرزنشش کرد.

اگر تفسیرات الحاقی من در مقایسه با مستخرجات متون اصلی دارای اهمیت ثانوی باشد، اهمیت سطور فعلی به‌عنوان دیباچه کتاب حتی «ثانوی‌تر» از خود آن تفسیرات است. در اجرای این قصد که می‌خواهم نظر دقت و کنجکاوی خواننده را به سوی مطالبی مهم از آثار متفکران بزرگ معطوف سازم، به‌واقع اعتبار علمی خود را در گرو این ادعا می‌گذارم که اگر خواننده کتاب من آن مطالب را به‌دقت بخواند نیروی قضاوت و قوه تشخیص درباره نکاتی که نیازمند دقت و روشن‌شدن است، تقویت خواهد شد. اما اگر کسی از من بخواهد که برهانی برای صحت این ادعا اقامه کنم باید آشکار بگویم که هیچ دلیلی جز این ندارم که از مخاطب خویش بخواهم که خود ادعای مرا به محک آزمایش بزند و صحت و سقم آن را به تجربه دریابد. هر آن کسی که مثل من مقدمه‌ای بر کتابی می‌نویسد تا این حد محق و مجاز است که روش استدلال و خطوط اصلی مباحثه را پیشنهاد کند. نیز حق دارد برخی از آن روشنایی‌ها را که از تحقیق خویش به‌دست آورده است به‌ذهن خواننده بتاباند، لکن در این رهگذر باید دارای مشربی تجربی (Tentative) بوده، از هرگونه تعصب و جزمیت (Dogmatism) فارغ باشد و سرانجام باید به‌خواننده خود بگوید: «تو خود به مطالعه کتابی که برایت فراهم آورده‌ام بپرداز و دریاب که آیا تجربه شخصی‌ات عقایدی را که من ابراز کرده‌ام تأیید می‌کند یا نه.» در مواردی از این قبیل، وضع مقدمه نگار و مفسر به وضع یک منتقد هنری شبیه است. هر قدر هم نظرات و ایرادات چنین منتقدی به قصد هموار کردن زمینه برای نزدیک شدن به اثری که مورد نقد و بررسی قرار گرفته، مفید و مغتنم باشد هیچ کدام از آن نظرات و ایرادات الحق نمی‌تواند خواننده را از مطالعه خود اثر معاف یا از این حق محرومش سازد که براساس بررسی مستقل خود درباره مطالب کتابی که خوانده است تبدیل به منتقدی ثانی گردد و نسبت به عقاید کسی که در ابتدا باعث آشنایی‌اش با اثر مورد بحث شده است حکم و قضاوت ناقدانه صادر کند.

پس در این صورت از مطالعه آثار متفکران سیاسی اعصار گذشته چه

فایده‌ای ممکن است نصیب ما گردد؟ در قرن‌های گذشته نظری در این باره رواج داشت که می‌توانست پاسخ ساده در قبال این سؤال باشد. در آن زمان‌ها می‌گفتند که یک اثر سیاسی به‌واقع کتابچه رهنمایی است درباره یک فن بخصوص یعنی **فن حکومت کردن**. درست همچنان که یک پیشه‌ور متخصص در فن نجاری ممکن است کتابی بنویسد که در آن معرفت و اطلاع وسیع خود را درباره این فن در اختیار کسانی که خیال دارند در آتیه نجاران خوبی بشوند بگذارد، نیز به همین ترتیب مردی که در فن سیاست خبره است و حکمت و تجربه‌ای در این راه اندوخته، ممکن است اطلاعات و معلومات خود را در کتابی که هدف آن تعلیم سیاست و نشان دادن راه‌های تمرین این حرفه است به قصد استفاده کسانی که می‌خواهند در آتیه دولت‌هایی تأسیس، یا حکومت‌های موجود را حفظ کنند، به رشته تحریر درآورد. اگر تئوری سیاسی به‌واقع همین می‌بود که قدما می‌گفتند، در آن صورت اظهار نظر درباره مزایایی که ممکن بود از خواندن آثار بزرگ سیاسی نصیب شاغلان فعلی و آتی فن سیاست گردد کوچک‌ترین دشواری نداشت و انسان با کمال اطمینان می‌توانست به کسانی که پیشه آتی آنها حکومت کردن بر افراد بشر بود توصیه کند که حتماً اینگونه کتاب‌ها را بخوانند و اندرزها و رهنمایی‌ها را که در ضمن آنها آمده است به‌کاربرند.

برخی از بزرگ‌ترین نویسندگان سیاسی[1] شخصاً نیز بر این عقیده بوده‌اند که در شکم آثاری که نوشته‌اند نوعی درس و تعلیم عملی در اختیار

---

۱. در اینجا من مخصوصاً از بردن نام این قبیل فلاسفه و ذکر فلسفه سیاسی خاص آنها احتراز کرده‌ام زیرا هیچ‌کدام از آنها نظریه خود را کاملاً بدین سادگی که خود ذکر می‌کنم بیان نکرده‌اند. اگر قرار می‌شد نامی از این‌گونه فیلسوفان (که مدعی اعطاء سرمشق عملی سیاست به سیاستمداران هستند) برده شود، می‌بایست که در انتساب فلان نظریه سیاسی به فلان فیلسوف مقداری شرح و بسط اضافی [دایر به شروط و استثناهای آن نظریه] ذکر شود و وارد کردن این قبیل مطالب توضیحی، دیباچه فعلی را بیش از حد لازم مفصل و مبسوط می‌کرد. اما اگر خود خواننده به آثار نویسندگانی مانند افلاطون و ارسطو و ماکیاول رجوع کنند خواهد دید که اشکال مختلف همین طرز فکر [دایر بر اینکه نظریات ابراز شده رهنمای عملی سیاست است] نه تنها در آثار این عده بلکه در نوشته‌های بیشتر متفکران سیاسی تا همین اواخر جلوه‌گر است.

سیاستمداران و شاغلان فن سیاست گذاشته‌اند و به همین دلیل در گذشته بسیاری از پژوهندگان آثار آنها کوشیده‌اند تا آن هدایت‌نامه عملی را که گفته می‌شد دراین کتاب‌ها نهفته است کشف کنند و شاید برخی از آنها در این زمینه توفیق هم یافته‌اند. اما این امتیاز محققاً امتیازی نیست که به یک خواننده معاصر وعده داد و مطمئنش کرد که چنین مزایایی از خواندن آن آثار نصیبش خواهد شد. این نظریه که سیاست را فنی ثابت و فیلسوف سیاسی را به‌عنوان آموزگار آن فن تصور می‌کند بر فرضیات و تصوراتی استوار است که پذیرفتن آنها در عصر کنونی غیر ممکن است. اگر چنین نظریه‌ای صحیح می‌بود لزوماً صاحب‌نظران سیاسی و مبتکران تئوری‌های سیاست خود می‌بایست از حکام و سیاستمداران بزرگ گذشته باشند و البته در آن صورت حق هم همین بود که سیاستمداران آتی، پیش از در دست گرفتن زمام امور مدتی در مکتب اینگونه فلاسفه شاگردی کنند و با خواندن آثاری که از آنها باقی مانده است خود را برای تصدی کارهای سیاسی آماده سازند. اما چنانکه به تجربه می‌دانیم قضیه در عمل چنین نیست، زیرا از میان فلسفه سیاسی اعصار قدیم و جدید فقط عده‌ای معدود برای حکومت کردن و زمامدار شدن برازندگی عملی از خود نشان داده‌اند و از سوی دیگر کمتر زمامدار موفق، توفیق خویش را، وامدار مطالعه آثار فلسفه سیاسی بوده است.

دلیل این که چرا علم سیاست نمی‌تواند یک فن باشد همین است که آن موقع تاریخی که سیاستمدار باید در داخل آن انجام وظیفه کند همیشه دارای کیفیتی منحصر به فرد و یگانه است. لازمه وجود یک فن، ماده ای است ثابت و تغییرناپذیر. از این جهت است که مثلاً حرفه نجاری را می‌توان فن نامید زیرا طبیعت درختان کاج و بلوط و سایر چوب‌ها که به‌عنوان مصالح نخستین در نجاری به‌کار می‌روند عوض نشدنی است و ذات و خاصیت اصلی‌شان لایتغیر است. البته درست است که هر نجار که ساختن میزی از چوب کاج را آغاز می‌کند در وضعی قرار دارد که از بعضی جهات با نجاران دیگر که عین این کار را انجام داده‌اند فرق دارد. لکن اینگونه اختلافات

تصادفی هستند و اساسی نیستند؛ وجود آنها ممکن است در نحوه کاربرد اصولی که به آن فن مربوط است تأثیر داشته باشد ولی خود آن اصول را تعدیل یا دگرگون نمی‌کند. اما هنگامی که قلمرو سیاست را در نظر می‌گیریم می‌بینیم که سیاستمدار- و این عنوان تنها شامل سیاستگران حرفه‌ای سیاست نیست بلکه هرکدام از اتباع کشور را که سهمی در اداره امور مملکتش دارد دربر می‌گیرد- ناچار است با موقعیت‌هایی که کم‌وبیش جنبه منحصر به‌فرد دارد و از اوضاع و شرایطی خاص ناشی می‌گردد روبه‌رو شود و در محدوده آن موقعیت‌ها کار کند. این موقعیت‌ها را نمی‌توان در چهارچوب دسته‌ای از اصول منفرد و لایتغیر که فقط نحوه کابردشان متفاوت است، گنجاند. و اگر سیاستمدار آتی ما موفق گردد که از بن آثار نویسندگان اعصار گذشته روشی برای فن حکمرانی استخراج کند، آن روش بیگمان روشی است که کاربست آن صرفاً به یکی از قرون گذشته تعلق دارد.

با این مقدمه دیگر فکر نمی‌کنم سخن‌پردازی طولانی در این زمینه لازم باشد چون‌که خواننده هر نوع استفاده‌ای که از مطالب کتاب من انتظار داشته باشد مسلماً منتظر این فایده بخصوص [یعنی یادگرفتن فن حکمرانی از قرن‌های گذشته] نخواهد بود و انتظار نخواهد داشت که خواندن منتخبات جمع‌آوری شده در این کتاب عین همان آموزش را که متون پزشکی در اختیار دانشجوی طب می‌گذارد نصیب دانشجوی سیاسی نماید. و اگر انتظارش چنین باشد در آن صورت بیگمان به‌سراغ جدیدترین کتاب‌ها خواهد رفت و سعی نخواهد کرد که فن زمامداری امروز را از روی رساله سیاست ارسطو که برای حکمرانان دو هزار سال پیش نوشته شده است فراگیرد زیرا چنین عملی بی‌شباهت به این نخواهد بود که فرضاً یک دانشجوی امروزی طب بخواهد علم پزشکی را با خواندن آثار جالینوس فرا گیرد![1]

بسیار خوب، اگر تئوری سیاسی، علمی که سیاستمدار تربیت کند نیست،

---

۱. Galen: پزشک مشهور قرن دوم میلادی.- م.

پس چیست؟ نظریه‌ای به‌نام «ماتریالیسم دیالکتیکی»[1] (مادیت جدلی) کارل‌مارکس وجود دارد که شرح کاملاً متفاوت از ماهیت و سرشت خود به‌ما می‌دهد. طبق این نظریه، تئوری‌های سیاسی مقدم بر واقعیت سیاسی نیستند بلکه تالی آن هستند. افرادی که به شیوه سیاسی عمل می‌کنند در مسیر اعمال خود و در قدم‌هایی که بر می‌دارند به کمک یک رشته اصول سیاسی که پیشاپیش طرح و تنظیم شده باشد هدایت نمی‌شوند و وضع آنها از این حیث با وضع پزشکی که در اعمال و اقدامات خود با معلوماتی که قبلاً در این علم کسب کرده است هدایت می‌شود فرق کلی دارد. اعمال سیاسی آدمیان به نحوی غیر معقول صورت می‌گیرد. لغو و تصویب قوانین کشورها، تنظیم و اصلاح یا انهدام حکومت‌ها، از بین بردن یا به‌وجود آوردن قانون اساسی دولت‌ها، هیچ کدام به تبعیت از یک تئوری سیاسی که مقدم بر این حوادث به‌وجود آمده باشد، صورت نمی‌گیرد. به‌واقع همیشه یک تئوری سیاسی در دنیا وجود خواهد داشت چون‌که بشر فطرتاً حیوانی است تئوری‌ساز؛ اما تئوری‌های مصنوع فکر بشر، همواره بعد از رخدادهای مربوط ساخته می‌شود تا بر واقعیت‌ها [ی مورد نظر] منطبق گردد؛ وگرنه، هیچ نوع انگیزه عقلی و دلیل منطقی، عامل پیدایش آنها نیست. وضع پیدایش تئوری‌های سیاسی نسبتاً به روش دلیل‌تراشی یا «معقول سازی»[2] که مورد بحث روانشناسان است، شباهت دارد؛ این مکانیسم را انسان هنگامی به‌کار می‌بندد که به سائقه انگیزه‌هایی نا معقول و شاید ناهشیار مرتکب عملی شده است و سعی می‌کند به‌وسیله منسوب ساختن عمل خود به یک غایت و غرض منطقی، آن را برای خویشتن توجیه کند. در این قبیل موارد چنین به‌نظر می‌رسد که استدلال و تعقل انگیزه ایجاد عمل بوده است، حال آنکه در حقیقت عمل موجب پیدایش استدلال و تعقل مربوطه شده‌است. حال، طبق نظریه مارکس، تئوری‌های سیاسی در وضعی مشابه قرار دارند به این معنی که می‌کوشند تا واقعیت‌های موجود را

1. dialectcal materialism

2. rationalization

که عقل و برهان در ایجاد آنها دخالت نداشته است معقول نشان دهند، به عبارت دیگر تئوری‌های سیاسی مقدم بر واقعیت‌ها نیستند بلکه برای توجیه واقعیت‌هایی که قبلاً وجود داشته است ابتکار و تکمیل شده‌اند.

گرچه اعمال سیاسی انسان، طبق نظر مارکس، نامعقول هستند ولی به هر حال بی‌دلیل نیستند. اینگونه اعمال به نوبه خود محصول و نتیجه چیزی اساسی‌تر هستند یعنی از «نیروهای اقتصادی» سرچشمه می‌گیرند. یکی از گرفتاری‌های مهم نژاد بشر در این دنیای خاکی تولید کردن و به‌وجود آوردن چیزهایی است که آنها را برای ادامه حیات خود لازم دارد. در سرتاسر قرون و اعصاری که از عمر بشریت می‌گذرد افراد بشر با هم جنگیده و گلو و شکم همدیگر را برای تصرف وسایل تولید و نظارت برچگونگی مصرف آنها دریده‌اند. هنگامی که دسته‌ای از این افراد موفق می‌شوند بر بخش عمده‌ای از وسایل تولید مسلط گردند و دیگران را از استفاده آن محروم سازند، نوعی فرق و امتیاز که جنبه‌ای اقتصادی دارد میان طبقات جامعه ایجاد می‌گردد؛ آنگاه، طبقه‌ای که زمام تولید را در دست گرفته و وسایل تولید کردن را تحت نظارت مستقیم و مؤثر خود در آورده است تبدیل به «طبقه حاکم» می‌شود و بقیه افراد جامعه که این تسلط و نظارت را از دست داده‌اند به‌صورت طبقاتی که زیر نظارت و تحکم طبقه قبلی هستند در می‌آیند. تا اینجا، چنانکه می‌بینیم، رابطه این دو گروه (یا این دو طبقه) صرفاً جنبه اقتصادی دارد و ناشی از افتادن وسایل تولید و توزیع به‌دست یکی از آنها است. اما به مرور زمان در همان جامعه یک رشته رابطه‌ها که جنبه قانونی و سیاسی دارند به‌وجود می‌آیند و به‌شکل لفافه‌ای برگرد هسته حقیقی- یعنی رابطه اقتصادی افراد- پیچیده می‌شوند تا وضع حقیقی قضیه را از انظار بپوشانند. به موجب این قوانین، اولویت و تسلط طبقه‌ای که وسایل تولید را غصب کرده و به‌خود انحصار داده‌است، به‌صورت حقوق سیاسی و مدنی آنها تصدیق می‌گردد و تسلطی که اساساً اقتصادی است به‌صورت تفوق سیاسی به دنیای خارج نشان داده می‌شود. ولی ماهیت قضیه با این کارها و رنگرزی‌ها عوض نمی‌شود

و بررسی دقیق در زیربنای اجتماع آنان حقیقت قضیه را فاش می‌کند و نشان می‌دهد که سیستم‌های قانونی و منشورهای اساسی ملل هیچ‌گاه صورت نمی‌گیرد. گواه بارز این ادعا آن تغییراتی است که در فواصل مختلف زمان در اجتماعات بشری رخ می‌دهد و به‌صورت انقلابات و تحولات سیاسی بروز می‌کند. در پی هر نوع تغییر در روابط اقتصادی افراد یا دگرگون شدن وضع اقتصادی و افتادن زمام تفوق در این زمینه به‌دست گروهی دیگر، یک قسم تحول و دگرگونی سیاسی هم صورت می‌گیرد، اعم از این که آن تحول اصلی (یعنی دگرگونی اقتصادی) در نتیجه اصلاحات آرام اجتماعی صورت گرفته باشد و یا حاصل انقلابات حاد توأم با خونریزی باشد. از نظر مارکسیست‌ها به‌هر حال تغییرات اقتصادی سرچشمه‌های اصلی نهضت‌های تاریخ هستند و «تحولات سیاسی» به‌واقع انعکاسی بیش نیستند. اما تئوری‌های سیاسی از آنجا که همیشه متکی بر واقعیت‌های سیاسی هستند، بنابر این انعکاسی از یک انعکاس دیگرند. این تئوری‌ها که روی‌هم تاریخ فلسفه سیاسی را تشکیل می‌دهند به‌دلیل اینکه ناچارند خود را با هرگونه تغییر که در وضع حکومت یا در منشور اساسی کشورها صورت می‌گیرد تطبیق دهند [که خود این تغییرات زاییده دگرگونی‌های اقتصادی هستند] پس به‌واقع اثر و نتیجه غیر مستقیم همان تغییرات اقتصادی هستند.

از این قرار فلسفه مارکسیستی رابطه تقدم بین «تئوری سیاسی» و «واقعیت سیاسی» را به‌شرحی که در بالا ذکر شده کاملاً واژگون می‌سازد و اگر اصل نظریه به‌عنوان یک شق مخالف در مقابل نظریه دیرین سیاست پذیرفته شود در آن صورت واضح است که یک تخمین کاملاً جدید از ارزش تئوری‌های سیاسی و فایده مطالعه آنها لزوم پیدا خواهد کرد، بسته به اینکه ما به کدامیک از این دو نظر که با هم اصطکاک دارند معتقد باشیم. طبق اندیشه نخست [که به‌ما می‌گوید واقعیت‌های سیاسی براساس تئوری‌های سیاسی به‌وجود می‌آیند] علم سیاست مهم‌ترین دانشی است که بشر می‌تواند تحصیل و مطالعه کند و در مورد کسانی که خیال زمامداری و تصدی امور سیاسی دارند آموختن این